

## قرارداد ذمه نمود صلح جویی پیامبر اعظم (ص) در اسلام

عضو هیئت علمی گروه فقه و اصول  
مدرسه عالی فقه و معارف اسلامی

سید کاظم موسوی کوهی



### چکیده

این مقاله در باره یکی از پیمان‌های نظامی و سیاسی پیامبر اسلام به نام «قرارداد ذمه» بحث می‌کند که میان حاکم اسلامی و کفار اهل کتاب منعقد می‌گردد. این قرارداد، گرچه در کتب فقهی در باب جهاد، مورد بررسی فقهای فریقین واقع شده است و حتی بعضی از علما رساله مستقلی را به آن اختصاص داده‌اند، در عین حال بعضی از جوانب مسئله نیاز به بحث و بررسی بیشتری دارد.

از این رو در این مقاله نکاتی مورد پژوهش و بررسی واقع می‌شود که تا کنون توجه خاصی به آنها نشده و تحقیق فزون‌تری را طلب می‌کند. این مقاله در صدد آن است که به جهات و زوایایی بپردازد که کمتر به آنها توجه شده است.

### کلید واژه

ذمه، هدنه، جزیه، صغار، کتابی.

## مقدمه

برخی از ویژگی‌های اسلام رابطه منطقی با تشریح قرارداد ذمه دارد. از این رو کاوش درباره این قرارداد می‌طلبد که این ویژگی‌ها به طور فشرده مورد توجه قرار گیرد.

## الف. استواری اسلام بر مبنای فطرت و عقل

اسلام دین فطرت و علم و عقل است و هیچ مکتب و آیینی مانند اسلام انسان‌ها را به علم دعوت نکرده و مانند اسلام به عقل ارج نهاده و از حریم آن پاسداری نکرده است. بدین‌رو احکام و برنامه‌های آن هماهنگ با فطرت و مبتنی بر حکمت و مصلحت و انعطاف‌پذیر در برابر مقتضیات زمان است و هر مقداری که کاروان بشری در مسیر علم به پیش می‌تازد و قله‌های جدیدی را فتح می‌کند، نیاز انسان‌ها به احکام اسلامی ملموس‌تر و سازنده بودن آنها در مسیر کمال انسانی واضح‌تر می‌گردد. قرآن کریم می‌فرماید: فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ؛ «پس روی خود را متوجه آیین خالص پروردگار کن. این، فطرتی است که خداوند انسان‌ها را بر آن آفریده است. دگرگونی در آفرینش الهی نیست. این است آیین استوار.»

اسلام آیین فکر و اندیشه و قلم است و آغاز وحی همراه با یک حرکت علمی بوده است. در سوره علق می‌فرماید: اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ؛ «بخوان که پروردگارت از همه بزرگوارتر است؛ همان کسی که به وسیله قلم تعلیم داد.»

قرآن کریم به قلم و آنچه به سبب آن نوشته می‌شود، سوگند می‌خورد. در ابتدای سوره قلم می‌فرماید: ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ؛ «(نون) سوگند به قلم و آنچه را با قلم می‌نویسند.» زیرا قلم حافظ اندیشه‌ها و حلقه اتصال فکری علما و پل ارتباطی گذشته و حال است و اصلاحات جوامع انسانی از قلم‌های مؤمن و

متعهد شروع می‌شود. در سوره صاد نیز می‌فرماید: **كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ وَلِيَتَذَكَّرَ أُولُو الْأَلْبَابِ**؛ «این کتابی است پر برکت که بر تو نازل کرده‌ایم تا در آیات آن تدبیر کنند و خردمندان متذکر شوند.» در متون روایی نیز نقل شده است: **مداد العلماء افضل من دماء الشهداء**. و **يوزن يوم القيامة مداد العلماء و دماء الشهداء فيرجح مداد العلماء على دماء الشهداء**؛ «روز قیامت مرکب قلم عالمان و خون شهیدان با هم وزن می‌شوند و مرکب عالمان بر خون شهیدان می‌چربد.» در حدیث دیگری آمده است: **ثلاث تخرق الحجب و تنتهي الى ما بين يدي الله صرير اقلام العلماء و وطىء اقدام المجاهدين و صوت مغازل المحصنات**؛ «سه چیز است که حجاب‌ها را پاره می‌کند و به پیشگاه با عظمت خدا می‌رسد: صدای گردش قلم‌های دانشمندان و صدای قدم‌های مجاهدان در میدان جهاد و صدای چرخ نخریسی زنان پاکدامن.» در حدیث آمده است: **التفكر مخ العبادة؛ فكر کردن مغز عبادت است.**»

#### ب. پیامبر اسلام، پیامبر رحمت و محبت

اسلام دین عطوفت و پیامبر اسلام پیامبر رحمت و محبت است. قرآن کریم می‌فرماید: **وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ**؛ «ما تو را جز برای رحمت جهانیان نفرستادیم.» و در سوره شعرا نیز می‌فرماید: **لَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَّفْسَكَ أَلَّا يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ**؛ «گویی می‌خواهی جان خود را از شدت اندوه از دست دهی؛ برای آنکه آنان ایمان نمی‌آورند.»

«باخع» از ماده «بخع» به معنای هلاک کردن خویش از شدت غم و اندوه است.<sup>۸</sup> این تعبیر، نشان می‌دهد تا چه حد، رسول خدا (ص) برای هدایت مردم حریص بوده‌اند و از ایمان نیاوردن آنها اندوهناک و ناراحت می‌شدند.

## ج. عدالت محوری

احکامی که توسط رسول گرامی اسلام ارائه شده در تمام ابعاد، از دو ویژگی ذاتی برخوردار است: ۱. عدالت محوری؛ ۲. ظلم ستیزی. قرآن کریم می‌فرماید: یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، به عدالت قیام کنید و برای خدا شهادت بدهید.»

قرآن کریم اجازه نمی‌دهد در حق دشمنان نیز ظلم و تعدی شود: وَ لَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ؛ «نباید کینه و دشمنی با گروهی، شما را وادار کند به ترک عدالت. عدالت ورزید. آن به تقوا نزدیک‌تر است.» و اسلام وفای به عهد و پیمان را واجب کرده و نکث عهد و نقض پیمان را اجازه نمی‌دهد؛ حتی در مواجهه با دشمنان می‌فرماید: یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، به پیمان‌ها وفا کنید.» و در سوره توبه می‌فرماید: فَمَا اسْتَقَامُوا لَكُمْ فَاسْتَقِيمُوا لَهُمْ؛ «تا زمانی که مشرکین به پیمان‌های خود برای شما وفا می‌کنند، شما نیز برای آنها وفا کنید.»

## د. جایگاه صلح و احسان در آیین پیامبر اسلام

قرآن کریم می‌فرماید: فَاجْنَحْ لَهَا وَ تَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ؛ «اگر آنان میل به صلح کنند، تو نیز از در صلح درآی و بر خدا توکل کن.» و می‌فرماید: وَ تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَ التَّقْوَىٰ وَ لَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَ الْعُدْوَانِ؛ «همواره در راه نیکی و پرهیزکاری با هم همکاری کنید (و هرگز) در راه گناه و تعدی همکاری ننمایید.»

اسلام، برّ و احسان در حق غیر مسلمان را هم منع نکرده، می‌فرماید: لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَ لَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَ تُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ؛ «خداوند شما را نهی نمی‌کند از رعایت عدل و نیکی در حق کسانی که علیه دین با شما نجنبیده‌اند و شما را از خانه‌های‌تان بیرون نکرده‌اند.»

امیر مؤمنان (ع) در عهدنامه‌ای به مالک اشتر - رضوان الله علیه - می‌فرماید: و لا تكونن عليهم سبعا ضارياً تغتتم اكلهم فانهم اما اخ لك في الدين او نظير لك في الخلق<sup>۱۶</sup>؛ «مانند حیوان درنده مباش که خوردن آنها را غنیمت شماری؛ زیرا آنان یا برادر دینی تو هستند و یا مانند تو انسان.»

اسلام دعوت خود را بر اساس حکمت و موعظه و جدال با روش نیکوتر بنیان نهاده است. می‌فرماید: اذعُ إلى سبيل ربك بالحكمة و الموعظة الحسنة و جادلهم بالتی هی احسن<sup>۱۷</sup>؛ «با حکمت و اندرز نیکو به راه پروردگارت دعوت نما! و با آنها با روشی که نیکوتر است، استدلال و مناظره کن.»

اصل اولی در اسلام صلح و احسان است و جنگ و قتال به عنوان «آخر الدواء الكی». در موارد استثنایی مجاز است: اذن للذین یقاتلون بانهم ظلموا و ان اللّه علی نصرهم تقدیر<sup>۱۸</sup>؛ «به کسانی که جنگ بر آنان تحمیل شده، اجازه داده شده است؛ چرا که مورد ستم قرار گرفته‌اند و خدا بر یاری آنان تواناست.»

بر همین اساس جهاد در اسلام در حقیقت ماهیت دفاعی دارد و غرض دفاع از حقوق انسان‌ها و کرامت آنها است. <sup>۱۹</sup> قرآن می‌فرماید: و ما لکم لا تقاتلون فی سبیل اللّه و المستضعفین من الرجال و النساء و الولدان الذین یقولون ربنا اخرجنا من هذ القرية الظالم أهلها<sup>۲۰</sup>؛ «چرا در راه خدا و [در راه] مردان و زنان و کودکانی که [به دست ستمگران] تضعیف شده‌اند، پیکار نمی‌کنید؟! همان افراد [ستم‌دیده‌ای] که می‌گویند: پروردگارا! ما را از این شهر (= مکه) که اهلش ستمگرند، رهایی بخش.»

در نهج البلاغه آمده است:

اللهم انک تعلم انه لم یکن الذی کان منا منافسة فی سلطان و لا التماس شیء من فضول الحطام و لکن لئرد المعالم من دینک و نظهر الاصلاح فی بلادک لیأمن المظلومون من عبادک و تقام المعطلة من حدودک<sup>۲۱</sup>؛ «خدایا تو می‌دانی که آنچه ما انجام دادیم، نه برای کسب سلطنت و مقام بوده و نه برای نیل به متاع پست دنیا؛ بلکه برای آن بود که نشانه‌های محوشده دینت را بازگردانیم و اصلاح را در

شهرهای تو آشکار کنیم؛ تا بندگان ستم‌دیده ایمن گردند و حدود و قوانین تعطیل شده، اقامه و اجرا شود.»

بر اساس آن که مبنای پیامبر، اسلام رحمت و صلح و احسان است، با اقلیت‌های مذهبی - که اصالتاً دین آسمانی داشته‌اند، هرچند از آن منحرف شده‌اند - پیمان دفاعی می‌بندد که در اصطلاح فقها عقدالذمه نامیده می‌شود که مقصود اصلی از تشریح آن، ایجاد محیط امن و همزیستی مسالمت‌آمیز با اقلیت‌های دینی در قلمرو حکومت اسلامی است.

#### ۱. «ذمه» در لغت و اصطلاح

واژه ذمه را برخی به معنای امان و برخی دیگر به معنای عهد و عقد تفسیر نموده‌اند.

«و تفسر الذمه بالعهد و بالامان و بالضمان ايضاً و قوله يسعي بذمتهم ادناهم فسر بالامان و سمى المعاهد ذمياً نسبة الى الذمه بمعنى العهد و قولهم فى ذمتى كذا اى فى ضمانى»<sup>۲۲</sup>

«قال ابو عبيد الذمة الامان فى قوله (ص) و يسعي بذمتهم ادناهم و يقال اهل الذمة لانهم ادوا الجزية فامنوا على دمايتهم و اموالهم»<sup>۲۳</sup>

بعضی نیز گفته‌اند: اهل الذمه اهل العقد.<sup>۲۴</sup> واضح است که اگر ذمه به معنای امان باشد، اضافه شدن عقد به سوی آن در عقدالذمه از قبیل اضافه سبب به مسبب و از نوع اضافه «لامیه» خواهد بود. اما اگر به معنای عهد باشد، از قبیل اضافه عام به خاص و از نوع اضافه «بیانیه» است.

در اصطلاح فقها، قراردادی است که بین حاکم اسلامی و اهل جزیه منعقد می‌گردد.

## ۲. ماهیت قرارداد ذمه

عقد ذمه یک پیمان دفاعی است که بین حاکم اسلامی و اهل کتاب منعقد می‌شود. براساس این قرارداد، اهل ذمه ملزم به ادای جزیه و خضوع در برابر حاکمیت اسلامی و حاکم اسلامی، متعهد به حفاظت و مصونیت مال، جان و نوامیس آنان می‌گردد. این عقد لازم است و هیچ‌یک از دو طرف قرارداد حق ندارد آن را فسخ کند، و یا از تعهدات خویش تخلف نماید؛ مگر با رضایت طرفین و تقابلی آنها. عقد یا قرارداد ذمه، سه رکن دارد:

الف. صیغه ایجاب و قبول؛

ب. متعاقدین (دو طرف قرارداد)؛

ج. مورد قرارداد.

در جامع المقاصد می‌خوانیم: «و صورة العقد ان يقول العاقد اقرتكم بشرط الجزية و التزام احكام الاسلام او ما يؤدي هذا المعنى فيقول الذمي (قبيلت) فهذان شرطان لا بد منهما.<sup>۲۵</sup> در قواعد علامه آمده است: الفصل الثاني في عقد الجزية و فيه مطالب: الاول: المعقود له و هو كل ذمي بالغ عاقل حر ذكر متاهب للقتال ملتزم بشرائط الذمة الخ الثاني: العاقد و هو الامام او من ينصبه و يجب عليه القبول اذا بذلوه الا اذا خاف غائلتهم و لا يقبل من الجاسوس الخ الثالث: حكم العقد و يجب لهم بعقد الذمة وجوب الكف عنهم و ان يعصمهم بالضمان نفساً و مالا.<sup>۲۶</sup>

این عقد به مقتضی عموم آیه اوفوا بالعقود عقد لازم است و هیچ‌کدام از طرفین حق فسخ آن را ندارند و دلیلی بر جواز آن قائم نشده است.

## ۳. تعیین مفهوم اهل کتاب

بی‌شک عقد ذمه با کافر کتابی منعقد می‌شود نه با هر غیر مسلمانی که کافر نامیده می‌شود، ولو کتابی نباشد. به دیگر سخن، موضوع این قرارداد نظامی، غیر مسلمان کتابی است، اما کافر کتابی بر چه کسی اطلاق می‌شود؟ در میان فقها اختلاف نظر است. اکثر فقها، الذین اوتوا الكتاب و اهل الكتاب را منحصر

کرده‌اند بر یهود و نصارا و غیر این دو طائفه را - مانند مجوس - اهل کتاب نمی‌دانند. در مقابل قول اکثر فقها، عده‌ای قایل به عموم و اطلاق کتابی شده و گفته‌اند: هر کسی که معتقد به کتاب آسمانی باشد، عقد جزیه با او بسته می‌شود؛ چه از پیروان موسی و عیسی باشد و چه از پیروان پیامبران دیگر؛ زیرا آنها نیز دارای کتاب بوده‌اند، مانند صحف داود و ابراهیم و ادیس و یوسف. در اینجا تذکر این نکته ضروری است که ثمره این بحث‌ها در ابواب مختلف (مانند طهارت، نکاح و ارث) ظاهر می‌شود و مخصوص باب جهاد نیست. در اینجا قبل از هر چیز به بیان اقوال می‌پردازیم.

نقل کلمات برخی از فقها:

مرحوم شیخ مفید در مقنعه می‌فرماید: و الجزية واجبة على جميع كفار اهل الكتاب من الرجال البالغين الى ان قال و جعلها تعالى حقنا لدمائهم و منعاً من استرقاقهم و وقاية لما عداها من اموالهم و قال: و الواجب عليه الجزية من الكفار ثلاثة اصناف اليهود على اختلافهم و النصارى على اختلافهم و المجوس على اختلافهم.<sup>۲۷</sup>

شیخ طوسی در مبسوط می‌نویسد: الكفار على ثلاثة اضرب و هم اليهود و النصارى فهؤلاء يجوز اقرارهم على دينهم ببذل الجزية و من له شبهة كتاب فهم المجوس فحكمهم حكم اهل الكتاب يقرون على دينهم ببذل الجزية.<sup>۲۸</sup>  
شبيهه كلام شيخ مفيد را در سرائر ابن ادريس نیز می‌توان دید.<sup>۲۹</sup>  
در سرائر آمده است: توخذ ممن يقر على دينه و هم اليهود و النصارى و من لهم شبهة كتاب و هم المجوس.<sup>۳۰</sup>

علامه در تذکره فرموده: «و نعى بالكتابي من له كتاب حقيقة و هم اليهود و النصارى و من له شبهة كتاب و هم المجوس».<sup>۳۱</sup>

همچنین علامه (در قواعد، جلد ۳؛ جامع المقاصد، ص ۳۷۶ و تحریر، جلد ۳، ص ۲۸۱) و محقق ثانی در جامع المقاصد و شهید ثانی در مسالك و فاضل



هندی در کشف اللثام قائل به اختصاص کتابی به یهود و نصاری و مجوس هستند.<sup>۳۲</sup>

در مقابل، از کلمات جماعتی از معاصرین اطلاق و عدم انحصار استفاده می شود:

مرحوم آیت الله خوئی در منهاج الصالحین می فرماید: توخذ الجزية من اهل الكتاب و بذلك يرتفع عنهم القتال و الاستعباد و يقرون على دينهم و يسمح لهم بالسكنى فى دار الاسلام آمنين على انفسهم و اموالهم و هم اليهود و النصارى و المجوس بلا اشكال و لاختلاف بل الصابئة ايضاً على الاظهر لانهم من اهل الكتاب على ما تدل عليه الاية الكريمة و هى قوله تعالى: إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ الَّذِينَ هَادُوا وَ النَّصَارَى وَ الصَّابِئِينَ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ عَمِلَ صَالِحًا فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ.<sup>۳۳</sup>

مرحوم آقای طباطبایی در تفسیر آیه قتال می فرماید: اهل الكتاب هم اليهود و النصارى على ما استفاد من آيات كثيرة من القرآن الكريم و كذا المجوس على ما يشعر او يدل عليه قوله تعالى: إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ الَّذِينَ هَادُوا وَ الصَّابِئِينَ وَ النَّصَارَى وَ الْمُجُوسَ وَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا إِنَّ اللَّهَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ.<sup>۳۴</sup> حيث عدوا فى الاية مع سائر ارباب النحل السماوية فى قبال الذين اشركوا و الصابئون كما تقدم طائفة من المجوس صبا الى دين اليهود فاتخذوا طريقاً بين الطريقين. انتهى كلامه زيد فى علو مقامه.<sup>۳۵</sup>

از کلمات سیدین علمین استفاده می شود که عنوان کتابی برخوردار از اطلاق است و اختصاصی به یهود و نصارا ندارد.  
اکنون ادله هریک از دو قول را برمی رسیم.

اما دلیل قول اختصاص و اینکه اهل کتاب منحصرند در یهود و نصارا، و مجوس هم به آنها ملحق شده است، از باب حکومت و جوهی است که گفته شده و یا ممکن است گفته شود.

دلیل اول، اجماع است که از کلام علامه در تذکره استفاده می‌شود: فتوخذ الجزية من هولاء الاصناف الثلاثة باجماع علماء الاسلام قديماً و حديثاً.<sup>۳۶</sup> این کلام دلالت بر جزء ایجابی حصر می‌کند.

در مسئله ۱۶ تذکره می‌فرماید: من عدا اليهود و النصاری و المجوس لا يقرون بالجزية بل لا يقبل منهم الا الاسلام و ان كان لهم كتاب كصحف ابراهيم و صحف آدم و ادریس و زبور داود و هو احد قولی الشافعی لانها ليست كتباً منزلة علی ما قيل بل هی وحی یوحی و لانها مشتملة علی مواظ لا علی احکام مشروعة و القول الثاني للشافعی يقرون بالجزية لقوله تعالى من الذين اوتوا الكتاب و ليس حجة لانه للعهد و قال ابن الجنید من علمائنا الصابئون توخذ منهم الجزية و يقرون عليها كاليهود و النصاری و هو احد قولی الشافعی بناء علی انهم من اهل الكتاب.<sup>۳۷</sup> این کلام علامه صریح است در جزء سلبی حصر و اینکه از غیر طوائف ثلاث عقد ذمه پذیرفته نمی‌شود. تنها ابن جنید با ما مخالف بوده است و از کلام مرحوم مفید، اجماع در مسئله استفاده می‌شود. می‌فرماید: فاما نحن فلانجاوز بايجاب الجزية الی غیر من عددناه لسنة رسول الله فيهم و التوقيف الوارد عنه فی احکامهم.<sup>۳۸</sup> از کلمات جواهر هم اجماع استفاده می‌شود: و كيف كان فلا يقبل من غيرهم ای اليهود و النصاری و المجوس الا الاسلام بلا خلاف اجده فيه بل عن الغنية و غيرها الاجماع عليه الی ان قال ضرورة ان المنساق من الكتاب فی القرآن العظيم التوراة و الانجيل بل عن المنتهى الاجماع علی ان اللام للعهد اليهما فی قوله تعالى قاتلوا الذين لا يؤمنون بالله الی قوله من الذين اوتوا الكتاب حتى يعطوا الجزية عن يد و هم صاغرون.<sup>۳۹</sup>

دلیل دوم، ظاهر آیه شریفه ۱۵۶ سوره انعام است: وَ هَذَا كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ مُبَارَكٌ فَاتَّبِعُوهُ وَ اتَّقُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ أَنْ تَقُولُوا إِنَّمَا أَنْزَلَ الْكِتَابُ عَلَي طَائِفَتَيْنِ مِنْ قَبْلِنَا وَ إِن كُنَّا عَنْ دَرِاسَتِهِمْ لَغَافِلِينَ<sup>۴۱</sup>؛ «و این کتابی است پربرکت، که ما [بر تو] نازل کردیم. از آن پیروی کنید و پرهیزگاری پیشه نمایید. باشد که مورد رحمت [خدا] قرار گیرید. [ما این کتاب را با این امتیازات نازل کردیم] تا نگوئید: کتاب آسمانی تنها بر دو طائفه پیش از ما [یهود و نصاری] نازل شده بود؛ و ما از آن غافل بودیم».

قبل از بیان استظهار مطلب از این آیه کریمه، لازم است بدانیم که جمله «ان تقولوا» مفعول لاجله است برای فعل «انزلناه» که مضاف آن حذف شده است. در واقع این گونه بوده است: کراهة ان تقولوا. کلمه (ان) در جمله «و ان کنا» ان خفیه است؛ به دلیل آورده شدن لام مفتوحه در خبر کان که «لغافلین» باشد. پس آیه می فرماید این کتابی است که ما نازل کردیم مبدا بگوئید همانا کتاب نازل شده است بر دو طائفه پیش از ما، و ما نیز از فهم و بررسی آن دو کتاب غافل هستیم. یعنی قرآن نازل شده تا بر شما اتمام حجت شود و بهانه‌ای بر شما نماند و عذری نداشته باشید. پس کتاب، عبارت است از تورات و انجیل، و اهل کتاب در یهود و نصارا منحصر می شود.

در کنزالعرفان مرحوم فاضل مقداد می نویسد: اهل الکتاب هم الیهود و النصراری حقیقة اما المجوس فلهم شبهة کتاب و قیل لیسوا باهل الکتاب لقوله تعالی انما انزل الکتاب علی طائفتین من قبلنا و انما للحصر. انتهى.<sup>۴۱</sup>

در تفسیر المنار آمده است: و الذین اتوا الکتاب و ان کان لفظه عاماً خص به الیهود و النصراری لانهم هم الذین کانوا مخالطین و مجاورین للامة العربیة و معروفین عندها كما قال تعالی مخاطباً لمشرکی العرب (ان تقولوا انما انزل الکتاب علی طائفتین من قبلنا).<sup>۴۲</sup> در جامع المقاصد<sup>۴۳</sup> و مسالک<sup>۴۴</sup> به انحصار اهل کتاب در یهود و نصار تصریح شده است. در مسالک می خوانیم: و انما اخص اهل الکتاب بالیهود و النصراری دون غیرهم ممن یتمسکون بکتب الانبیاء کصحف شیث

و ادريس و ابراهيم او بالزبور لان تلك الكتب لم تنزل عليهم بنظم تدرس و تتلى و انما اوحى اليهم معانيها و قيل انها كانت حكما و مواعظ و لم تتضمن احكاماً و شرائع و لذلك كان كل خطاب في القرآن لاهل الكتاب مختصاً بهاتين الملتين.<sup>۴۵</sup>

دليل سوم، تعدادی از آیات کریمه قرآن است که به اهل کتاب خطاب کرده و تنها یهود و نصارا را متذکر می‌شوند. از بررسی مجموع آنها استظهار می‌شود که اهل کتاب منحصر در یهود و نصارا است. اکنون به چند طائفه از این آیات اشاره می‌کنیم:

- يا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تُحَاجُّونَ فِي إِبْرَاهِيمَ وَمَا أُنزِلَتِ التَّوْرَةُ وَالْإِنْجِيلُ إِلَّا مِنْ

بَعْدِهِ. ۴۶.

- قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَسْتُمْ عَلَى شَيْءٍ حَتَّى تُقِيمُوا التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ وَمَا أُنزِلَ

إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ. ۴۷.

- الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْ

إِنْجِيلِ. ۴۸.

#### نقد و بررسی

دلیل اول (اجماع) اعتباری ندارد؛ زیرا اجماع محصل که میسر نیست و منقولش نیز دردی را درمان نمی‌کند. اما دلیل دوم (حصری که در سوره انعام وارد شده) حصر اضافی است که نسبت به علم و آگاهی مشرکین حجاز بوده است؛ زیرا آنها تنها با یهود و نصارا برخورد داشته‌اند و از کتاب فقط تورات و انجیل را می‌شناختند. در تفسیر المنار آمده است: و الحصر انما یصح بالاضافه الیهیم او بحسب علمهم بحال الطائفتین لمجاورتهم. ۴۹.

اما دلیل سوم (آیات ثلاث) دلالت آنها در حد اشعار است و به مرتبه ظهور نمی‌رسد تا بدان استناد شود. همچنین روایت معتبری که اهل کتاب را در یهود و نصارا منحصر کند، یافت نشده است.

### ب. دلیل قائلین به اطلاق و عدم اختصاص

دلیل قول به عدم اختصاص اطلاق لفظ الكتاب است. در آیه قتال که می‌فرماید: *من الذين اوتوا الكتاب. الف و لام در «الكتاب» الف و لام جنس است و دلیل معتبری هم بر عهد بودن آن نداریم و انصراف هم در کار نیست زیرا انصراف وقتی اعتبار دارد که منشأ آن کثرت استعمال باشد و لفظ «الكتاب» در قرآن کثرت استعمال در مصداق خاصی ندارد. آری؛ بلی ادعای انصراف «اهل الكتاب» به یهود و نصارا بعید نیست. از این گذشته قرآن کریم در سوره انعام آیه ۸۹ از هفده نفر از انبیا نام می‌برد و بعد می‌فرماید: *أُولَئِكَ الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ*. این آیه، سه امتیاز کتاب، حکم و نبوت را به آنها عطا فرموده است.*

در سوره جاثیه آیه ۱۶ می‌فرماید: *وَلَقَدْ آتَيْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ*. پس خداوند این سه امتیاز را به بنی اسرائیل نیز عطا کرده است مقصود از این کتاب، کتاب مشتمل بر شریعت است. بدین‌رو مرحوم آقای طباطبایی می‌فرمایند: *ان الكتاب لم يطلق في القرآن الا على ما يشتمل على الشريعة. انتهى*.<sup>۱۰</sup> پس غیر از تورات و انجیل کتاب‌هایی بوده‌اند که مبین و مفصل شرائع باشند؛ مانند کتاب نوح و ابراهیم. بدین‌رو ضعف کلام علامه و محقق ثانی و شهید ثانی روشن می‌شود که می‌فرمودند کتاب بیان‌کننده شرائع و احکام، فقط تورات و انجیل است. پس قول دوم از قوت بیشتری برخوردار و عقد ذمه با کتابی بسته می‌شود؛ هر چند از یهود و نصارا نباشد. همچنین از دو آیه ۶۲ بقره و ۶۹ مائده، کتابی بودن صابئین استفاده می‌شود؛ چنان‌که از اخبار، کتابی بودن مجوس استفاده می‌شود.

بعد از آنکه معنای کتابی روشن شد و معلوم گشت که کتابی به شخصی گفته می‌شود که پیرو کتابی از کتب آسمانی است، می‌افزاییم که آنچه گفته شد، مربوط به مقام ثبوت است؛ اما از نظر اثبات باید سماوی بودن کتاب و اعتبار آن

از طریق معتبر اثبات بشود، تا «پیرو» آن «کتابی» نامیده شده، و احکام خاصی بر آن مترتب گردد

#### ۴. مصادیق اهل کتاب

در مورد مصادیق اهل کتاب نیز در بین فقها اختلاف نظر وجود دارد آیا عنوان اهل کتاب یا یهودی یا نصرانی به کسانی گفته می‌شود که پیشینیان آنها قبل از شریعت اسلام معتقد به دین موسی یا عیسی بوده‌اند و اکنون آنها به تبعیت از پیشینیان و نسل‌های قبلی خود اعتقاد به دین عیسی یا موسی دارند؟ یا به کسانی گفته می‌شود که فعلاً معتقد به دین موسی و یا عیسی می‌باشند؛ هرچند پیشینیان آنها قبل از شریعت اسلام اعتقادی به یکی از دو دین نداشته‌اند؟ مثلاً فردی که بودایی مذهب است، اگر اعتقاد به مسیحیت یا یهودیت پیدا کرد، اهل کتاب با عنوان یهودی یا نصرانی بر او اطلاق می‌شود؟ در این باره میان فقها دو قول است:

گروهی می‌گویند باید دخول در دین اهل کتاب قبل از نسخ باشد.

شیخ طوسی در مبسوط می‌فرماید: و اما من کان من عبدة الاوثان فدخل فی دینهم فلا یخلو ان یدخل فی دینهم قبل نسخ شرعهم او بعده فان کان قبل نسخ شرعهم اقرؤا علیه و ان کان بعد نسخ شرعهم لم یقرؤا علیه لقوله (ص) من بدل دینه فاقتلوه و هذا عام الا من خصه الدلیل.<sup>۵۱</sup>

علامه در قواعد می‌فرماید: و انما یقر الیهود و النصراری و المجوس لو دخل آباءهم فی هذه الادیان قبل مبعث النبی (ص) فلو دخل جماعة من عباد الاوثان فیها بعد البعثة لم یقرؤا.<sup>۵۲</sup>

علامه در تذکره آورده است: توخذ الجزیة ممن دخل فی دینهم من الکفار ان کانوا قد دخلوا فیہ قبل النسخ و التبديل و من نسله و ذراریه و یقرون بالجزیة و لو ولدوا بعد النسخ.<sup>۵۳</sup>

در جواهر آمده: نعم لآعبرة عندنا بمن تهودا و تنصر بعد البعثة.<sup>۵۴</sup>

صاحب جامع الشرائع فرموده است: «و من دخل فی دینهم قبل نسخه فبحکمهم».<sup>۵۵</sup>

مرحوم صاحب جواهر چهار دلیل بر این قول ذکر کرده‌اند:<sup>۵۶</sup>

۱. اجماع؛

۲. عموم آیه و مَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَ هُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ<sup>۵۷</sup>؛ «و هرکس غیر از اسلام، دینی اختیار کند، هرگز از وی پذیرفته نیست و او در آخرت از زیان‌کاران است.» پس دین مقبول و مرضی بعد از بعثت برای انسان‌ها دین اسلام است و هرکسی غیر این دین را طلب کند، هرگز پذیرفته نمی‌شود. پس اگر امروز بودایی، دین یهود یا نصارا یا مجوس را طلب کند، جزیه از او پذیرفته نمی‌شود.

۳. عموم حدیث من بدل دینه فاقتلوه. پس دین مقبول هر انسانی، اسلام است و کسی که غیر آن را انتخاب کند، مرتد محسوب می‌گردد. و اهل کتاب با دلیل معتبر، از عموم این حدیث خارج شده‌اند.

۴. جواهر: و لان دینهم لئسخه لم یبق له حرمة. بنابراین کسی که بعد از نسخ گرویده باشد، حرمتی ندارد تا با ادای جزیه مصونیت پیدا کند.

#### نقد و بررسی ادله قول اول

اجماع، به سبب منقول بودن نمی‌تواند دلیل مستقل و معتبری باشد؛ مضافاً بر اینکه عده‌ای از ارباب فتوا، مثل محقق در شرائع و مختصر النافع، متعرض این مطلب نشده‌اند.

عموم آیه شریفه قابل تخصیص است؛ کما اینکه با «ذمی اصلی» تخصیص خورده و علامه بدین معنا تصریح کرده است.<sup>۵۸</sup> همچنین مراد از عدم قبول هلاکت و عذاب در سرای آخرت است؛ کما اینکه در مجمع بدین معنا تصریح شده است: فلن یقبل منه، بل یعاقب علیه و یدل علیه قوله و هو فی الاخرة من الخاسرین ای الالهالکین.<sup>۵۹</sup>

پس ذیل آیه، مفسر صدر آن می‌باشد و عدم قبول در آخرت با زنده ماندن کافر در دنیا به سبب التزام به ذمه، منافاتی ندارد.

اما حدیث، انصراف دارد به مسلمانی که از اسلام مرتد شده باشد، و انصراف مانع شکل‌گیری عموم یا اطلاق می‌گردد.

وجه چهارم را نیز باید مجرد استحسانی دانست که دلیل معتبری ندارد. قول دوم، قول کسانی است که «کتابی بودن» قبل از نسخ را معتبر نمی‌دانند و لذا کسانی که از مشرکین که بعد از بعثت نبی اعظم (ص) به دین یهود و یا نصارا گرویده باشند، آنها را نیز اهل کتاب می‌دانند و احکام ویژه اهل کتاب را بر آنان جاری می‌کنند.

#### دلیل قول ثانی

دلیل این قول، ظاهر آیات و روایات مربوط است. در این آیات و روایات، احکام مترتب شده است بر عنوان الذین اوتوا الكتاب یا اهل الكتاب. ظاهر این قضایا، این است که مأخوذند به نحو قضایای حقیقیه، نه خارجیه، و ملاک حکم در این نوع قضایا، انتحال و انتساب به یکی از ادیان آسمانی است، نه انتساب به پدر یا جدی که یهودی یا مسیحی باشد قبل از نسخ. برای مثال، نصرانی به کسی اطلاق می‌شود که لغتاً و عرفاً آیین نصارا را دین خود اخذ کرده باشد؛ هرچند بعد از نسخ. بر چنین شخصی عرفاً نصرانی صدق می‌کند. و موضوعات سایر احکام شرعیه نیز چنین است. اگر گفته شود ظاهر کتابی بودن این است که کتابی باشد حقیقتاً و انتساب به کتاب حقیقی داشته باشد و این معنا زمانی تحقق پیدا می‌کند که یهودیت یا نصرانیت قبل از نسخ باشد، در جواب می‌گوییم اگر کتابی واقعی بودن ملاک بود، قبل از نسخ هم کفایت نمی‌کرد. بلکه باید کتابی باشد قبل التبدیل و قبل النسخ، یعنی مؤمن به دین یهود یا نصارا شده باشد قبل از تحریف کتاب‌های آنها تا کتابی حقیقی تحقق پیدا کند.

در بعض کلمات صاحب جواهر اشاره، بلکه تصریح به این معنا شده است: ضرورة تعليق الاحكام في النص و الفتوى على المسمين بهذا الاسم الذي يشملهم



فمع فرض انتحالهم ملة موسى و عيسى و التوراة و الانجيل و ركونهم الى ما جانا به جرت عليهم الاحكام.<sup>۱۰</sup>

بنابراین اولاً عنوان کتابی بر کسی اطلاق می‌شود که معتقد به یکی از کتاب‌های آسمانی باشد و ثانیاً معتبر نیست که این اعتقاد قبل از نسخ باشد؛ بلکه امروز هم اگر جماعتی از بت‌پرست‌ها یهودی یا نصرانی شوند، به آنها اهل کتاب اطلاق می‌شود.

### ۵. اثبات مشروعیت قرارداد ذمه

مشروعیت قرارداد ذمه و گستره آن را می‌توان از طریق آیات قرآن و روایات اثبات نمود. از این رو ابتدا یکی از آیات قرآن که دلالت روشنی بر موضوع دارد، طرح و آنگاه استدلال به روایات را بررسی می‌کنیم:

الف. دلیل قرآنی: قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ<sup>۱۱</sup>؛ «با کسانی از اهل کتاب که نه به خدا و نه به روز جزا ایمان دارند و نه آنچه را خدا و رسولش تحریم کرده، حرام می‌شمیرند و نه آیین حق را می‌پذیرند، پیکار کنید تا جزیه دهند بر اساس توان‌شان در حالی که خاضع‌اند.»

در این آیه شریفه لفظ «من» در «و من الذين اوتوا الكتاب» برای بیان است؛ یعنی کسانی که لایؤمنون بالله و رسوله، عبارتند از کسانی که به آنها کتاب داده شده و اهل کتابی که اگرچه اعتقاد به کتاب آسمانی دارند، اما عقیده به الوهیت خداوند سبحان را با شرک، آلوده کرده و عزیر و عیسی را پسران خدا دانسته‌اند و در مورد معاد یا منکر شده و یا آن را روحانی می‌دانند. به هر حال معتقد به چیزی که حق است، در مورد مبدأ و معاد نیستند.

اضافه دین به حق در قول «و لایدینون دین الحق»، اضافه لامیه است؛ یعنی الدین المنسوب الی الحق. کلمه «حتی» در «حتی یعطوا الجزیة»، برای غایت

است و تقریب استدلال با این آیه کریمه، برای اثبات مدعا ظاهر است؛ زیرا «قاتلوا» امر است و ظهور در وجوب قتال دارد و این حکم مغیا به دو غایت شده است: قبول دین حق یا التزام به ادای جزیه که از منطوق مستفاد است؛ یعنی يجب قتال من ذکر الی حصول احدی الغایتین اما ان یتتحلوا دین الحق او یلتزموا بآداء الجزیه مع خضوعهم امام الحکومه الاسلامیه. وقتی یکی از دو غایت محقق شد، قتال با آنها حرام است؛ زیرا یا مسلمان شده‌اند و یا پیمان دفاعی بسته‌اند. این غایت، غایت حکم است و اصولیین اتفاق نظر دارند که غایت حکم مفهوم دارد؛ مانند این آیه شریفه: «كُلُوا وَ اشْرَبُوا حَتَّىٰ يَبَيِّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ»؛ «بخورید و بیاشامید تا رشته سپیده صبح، از رشته سیاه (شب) برای شما آشکار گردد.» در این آیه نیز جواز اکل و شرب مغیا شده به تبیین و جدا شدن فجر صادق از کاذب.

نکات اساسی در مورد آیه مذکور، چنین است:

یک. امر به قتال با اهل کتاب مقید به سببی از اسباب (مانند هجوم آنها به بلاد مسلمین و ایجاد فتنه و تفرقه میان مسلمانان) می‌باشد. قرینه متصله و منفصله بر این تقييد و محدودیت دلالت دارد؛ زیرا آیه شریفه امر می‌کند به قتال با کسانی که اعتنا نمی‌کنند به چیزهایی که خدا و رسولش آنها را تحریم نموده است و مراد از عدم تحریم محرمات، تظاهر کردن بدان‌ها و ترویج فحشا و منکر و ایجاد فتنه و اختلاف است. پس باید با آنها قتال شود تا آتش فتنه خاموش گردد و کانون ظلم و ستم از میان برود، یا مسلمان شوند و یا جزیه بپردازند و در برابر حکومت اسلامی خضوع کنند. این معنا اشاره می‌کند به علت حکم، و علت گاهی معمم و گاهی منحصص است و این مطلب مؤید سخنی است که در مقدمه آوردیم، مبنی بر این‌که جهاد در اسلام ماهیت دفاعی دارد؛ یعنی دفاع از حقوق انسان‌ها و کرامت آنها. اما قرینه منفصله، این آیه شریفه است: «و لَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ»؛ «با اهل کتاب جز به روشی که از همه نیکوتر است، مجادله نکنید؛ مگر کسانی از آنان که ستم

کرده‌اند.» از این آیه استفاده می‌شود که جدال درباره ظالم‌ها مفید و مؤثر نیست، بلکه باید قتال شود تا کاخ ظلم سرنگون گردد؛ زیرا مطابق مثل معروف عرب، آخر الدواء الکی. یعنی آخرین مرحله درمان، داغ نهادن است.

بعد از بیان قرینه متصله و منفصله بر مقید بودن قتال با اهل کتاب، سخنان بعضی از فقها و مفسرین را در تأیید این مطلب ذکر می‌کنیم:

صاحب تفسیر البیان، مرحوم آیت الله خوئی می‌نویسد: آیات قرآنی که در مورد قتال وارد شده‌اند، درباره جهاد با مشرکین و دعوت آنها به سوی ایمان به خدا و روز جزا می‌باشد؛ اما جنگ با اهل کتاب جایز نیست، مگر سبب دیگری در کار باشد؛ از قبیل هجوم اهل کتاب به بلاد مسلمین؛ لقوله تعالی: و قاتلوا الذین یقاتلونکم،<sup>۶۴</sup> و یا القای فتنه در میان مسلمانان، لقوله تعالی: و الفتنه اشد من القتال.<sup>۶۵</sup> و یا ابای آنها از ادای جزیه. اما اگر سبب دیگری در کار نباشد، به مجرد کفر و صرف کافر بودن، قتال با آنها جایز نیست.<sup>۶۶</sup>

از سخنان صاحب تفسیر الکاشف مرحوم شیخ محمد جواد مغنیه استفاده می‌شود که قتال با اهل کتاب به سبب نقض عهد و غدر و خیانت و متحد شدن آنها با دشمنان اسلام بوده است. در حالی که آنان با رسول خدا (ص) هم پیمان بودند و ایشان به آنها تأمین داده بودند، نقش ستون پنجم را ایفا می‌کردند.<sup>۶۷</sup>

محمد عبده در تفسیر المنار در مورد تفسیر آیه شریفه، می‌گوید: قاتلوا من ذکر عند ما وجود ما یقتضی وجوب القتال کالاعتداء علیکم او علی بلادکم او اصطهادکم و فتنتکم عن دینکم او تهدیدا منکم و سلامتکم. انتهى.<sup>۶۸</sup>

بنابراین وجوب قتال در آیه اطلاق ندارد.

دو مقصود از واژه رسول در جمله «یحرمون ما حرم الله و رسوله»، نبی اکرم (ص) است. اما چگونه از اهل کتاب که اعتقادی به پیامبر اسلام ندارند، انتظار داریم که حرام بشمارند چیزهایی را که پیامبر تحریم نموده است؟ در پاسخ می‌توان گفت که مراد از عدم تحریم، عدم تحریم عملی است؛ یعنی تظاهر نمودن به فحشا و منکر و تعدی نمودن به حقوق انسان‌ها و مراد از تحریم، عدم

تظاهر به محرمات اسلامی و اعتنا نمودن به آنها و حفظ حرمت آنها و احترام نهادن به حریم آنها است. «صغار» به معنی خضوع در ذیل آیه، همین معنا را افاده می‌کند؛ زیرا لازمه خاضع بودن در مقابل حکومت اسلامی، اعتنا نمودن و احترام گذاشتن به احکام و مقررات آن است. این جواب، خلاصه آن چیزی است که مرحوم علامه طباطبایی در تفسیر المیزان فرموده‌اند.<sup>۶۹</sup>

سه. تحقق اعطای جزیه، حد و غایت وجوب قتال است، و بعد از پرداخت جزیه، جواز قتال نیز منتفی می‌شود؛ هرچند در کلام بعضی از معاصرین آمده است که اگر غایت «اعطای جزیه» غایت بر وجوب قتال باشد، منافاتی با بقای جواز قتال نداشته، با اعطای جزیه هم قتال با اهل کتاب جایز است. در کتاب دراسات فی ولایة الفقیه آمده است: و الحاصل ان الامر بالقتال ان كان مفاده الوجوب كما هو الظاهر منه بدواً كان اعطاء الجزية غاية لوجوب فلا ينافي بقاء الجواز معه.<sup>۷۰</sup>

اما این سخن ظاهراً ناتمام است؛ زیرا امر قتال مانند مسئله اقامه حد، همواره دایر است بین حرمت و وجوب؛ زیرا اگر شرایط اجرای حد اجتماع کرده باشد، اقامه حد واجب می‌شود، و الاً اجرای حد حرام است. وجوب قتال نیز منوط به تحقق اسباب و شرایط خاصی است که اگر آنها وجود داشته باشند، قتال واجب می‌شود و الاً قتال حرام خواهد شد و با اسلام آوردن و یا التزام به اعطای جزیه، مشروعیت قتال منتفی شده و قتال حرام می‌شود. با توجه به مناسبت حکم و موضوع، مطلب واضح است؛ زیرا اگر اهل کتاب بدانند بعد از التزام به ادای جزیه هم مصونیت جانی و مالی برای آنها حاصل نمی‌شود و تأمین پیدا نمی‌کنند، با چه انگیزه‌ای جزیه دهند و خاضع باشند. علاوه بر این که جایز بودن قتال بعد از التزام به ادای جزیه، موجب نقض غرض شده، غایت تحقق پیدا نمی‌کند.

در این آیه شریفه دو چیز غایت است: ۱. اعتناق و انتحال به دین حق؛ ۲. تعهد به ادای جزیه. شکی نیست در اینکه غایت‌ها در حکم اشتراک دارند، و جواز قتال بعد از التزام، در صورتی است که ما «وجوب» را مرکب بدانیم از اذن

فی الفعل مع المنع من الترك، تا با ارتفاع منع من الترك، اذن و جواز باقی بماند؛ در حالی که وجوب «بعث اکید» و امر بسیط است.

در خاتمه باید بگویم غایت در آیه قتال شبیه غایت در آیات زیر است:

وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةً وَيَكُونَ الدِّينُ كُلَّهُ لِلَّهِ ۗ ۷۱

فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلَىٰ أَمْرِ اللَّهِ ۗ ۷۲

یعنی بعد از ارتفاع فتنه و رجوع الی حکم الله، جواز قتال نیز قطعاً متفی است.

چهار دربارہ مراد از واژه «عن ید» در آیه، احتمالاتی وجود دارد که در عبارت زیر از مسالک الافهام به آنها اشاره می‌شود: عن ید، حال من الضمیر المرفوع ای عن یدهم بمعنی مسلمین بایدیدهم غیر باعثین لها مع غیرهم نائباً عنهم فی الدفع اذا قدروا علیه و من ثم منع الذمی من التوکیل فیہ مع القدرة او عن غنی و لذا قیل لایؤخذ من الفقیر ذهب الیه جماعه من الاصحاب او عن ید قاهرة علیهم بمعنی عاجزین اذلاء او عن انعام علیهم فان ابقائهم بالجزیة من غیر قتل و لا استرقاق نعمة عظيمة و يجوز ان یكون حالاً من الجزية بمعنی نقداً مسلمة عن ید الی ید كما یقال یاع یداً یداً.<sup>۷۳</sup>

در عبارت فوق در مجموع پنج احتمال در معنا «عن ید» بیان شده است:

۱. جزیه را به دست خودشان اعطا کنند، نه اینکه در پرداختن جزیه نایب بگیرند؛
۲. جزیه را بر اساس غنی و توان خویش اعطا کنند (اگر توان ندارند جزیه ساقط می‌شود)؛
۳. جزیه را بر اساس قهر و غلبه شما بر آنها اعطا کنند؛
۴. جزیه را اعطا کنند و قبول جزیه از طرف مسلمانان در مورد اهل کتاب احسانی است؛
۵. جزیه را نقداً اعطا کنند و نسیه در آن صحیح نیست.

به نظر می‌رسد احتمال اول مرجوح است؛ زیرا اگر احتمال اول مراد بود، مناسب بود گفته شود: حتی يعطوا الجزیة بایدیهم. چنان‌که گفته شده است: یکتبون الكتاب بایدیهم. ۷۴ اما اگر احتمال دوم مراد بود، با کلمه «من نشویه» گفته می‌شد: حتی يعطوا الجزیة من ید. همچنین اگر احتمال چهارم مناسب بود، گفته می‌شد: حتی يعطوا الجزیة عن ید لهم. اگر احتمال پنجم مراد بود، گفته می‌شد: حتی يعطوا الجزیة یداً؛ بدون حرف جر. بنابراین احتمال سوم ارجح به نظر می‌رسد؛ یعنی: حتی يعطوا الجزیة عن ید ای یكون ذلك الاعطاء عن قهر و غلبه منکم علیهم. این معنا به قرینه مقام ترجیح دارد.

پنج. واژه «صغار» در قرآن کریم و نهج البلاغه و صحیفه سجادیه در موارد متعدد به کار رفته است.

در سوره نمل می‌فرماید: وَ لَنُخْرِجَنَّهُمْ مِنْهَا أَدْلَّةً وَ هُمْ صَاغِرُونَ<sup>۷۵</sup>؛ «و آنان را از آن [سرزمین آباد] با ذلت و خواری بیرون می‌رانیم». در سوره اعراف آمده است: قَالَ قَاهِبُطٌ مِنْهَا فَمَا يَكُونُ لَكَ أَنْ تَتَكَبَّرَ فِيهَا فَاخْرُجْ إِنَّكَ مِنَ الصَّاغِرِينَ<sup>۷۶</sup>؛ «گفت: از آن [مقام و مرتبه‌ات] فرود آی! تو حق نداری در آن [مقام و مرتبه] تکبر کنی. بیرون رو، که تو از افراد پست و کوچکی.»

در نهج البلاغه می‌فرماید: فمن تركه رغبة عنه البسه الله ثوب الذل و شمله البلاء و ديث بالصغار و القماتة.<sup>۷۷</sup> همچنین در صحیفه سجادیه می‌خوانیم: و ها انا ذا بين يديك صاغرا ذليلا خاضعاً خاشعاً.<sup>۷۸</sup>

از اینکه در سوره نمل صغار بعد از ذلت ذکر شده است، معلوم می‌شود آن دو مترادف‌اند، و از اینکه در سوره اعراف بعد از نهی از تکبر اثبات صغار شده است، معلوم می‌شود که صغار مقابل تکبر و استکبار است. صاحب کتاب التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، درباره معنای صغار می‌فرماید: ان الاصل الواحد فی المادة هو تحقق الذل بحيث يكون صاحبه معترفاً به فی قبال الکبر و هو اظهار العظمة و الشأن.<sup>۷۹</sup> نیز در فرق بین صغار و ذل در ماده «ذل» فرموده: و

الفرق بين الذل و الصغار ان الصغار هو الاعتراف بالذل و الاقرار به و اظهار صغر الانسان و خلافه الكبير و هو اظهار عظم الشأن.<sup>۸۰</sup>

پس معنای «حتى يعطوا الجزية عن يد و هم صاغرون» این می‌شود: قتال کنید با اهل کتاب تا ملتزم شوند به اعطای جزیه بر اساس غلبه و سلطه شما بر آنها، در حالی که اظهار می‌دارند خضوع و انقیاد خویش را در مقابل حکومت اسلامی؛ یعنی دولت اسلامی را به رسمیت بشناسند و به احکام و مقررات آن گردن بنهند و حریم آن را پاس بدارند، و با دولت اسلامی متکبرانه برخورد نکنند و توطئه و خیانت علیه اسلام و مسلمین نورزند. این شرط، کاملاً عقلانی و منطقی است؛ زیرا هیچ حکومتی تحمل نمی‌کند که هزینه کند و امنیت و رفاه و آزادی جمعیتی را تأمین نماید و آنان از این فرصت طلایی استفاده کرده، تیشه به ریشه آن بزنند و نقش ستون پنجم را بازی کنند. بنابراین طبیعی است که این جمعیت (اهل کتاب) مقداری از هزینه تأمین و دفاع را بر عهده گیرند و سالانه چیزی به نام جزیه بپردازند؛ در عین حالی که نظام اسلامی را به رسمیت می‌شناسند و در برابر آن خاضعند. اگر چنین نباشد، پرورش مار در آستین است.

#### ب. دلیل روایی

خبر حفص ابن غیاث که درباره اسیاف خمسه است: و السیف الثانی علی اهل الذمة قال الله تعالی و قولوا للناس حسنا نزلت هذه الایة فی اهل الذمة ثم نسخها قوله عز و جل قاتلوا الذین لایؤمنون بالله و لا بالیوم الاخر الخ.<sup>۸۱</sup>

عبدالکریم ابن عتبه هاشمی مناظره امام صادق (ع) را با عمرو ابن عبید نقل می‌کند و در این حدیث بعد از ذکر آیه قتال آمده است: فاستثناء الله تعالی و اشتراطه من اهل الکتاب فهم و الذین لم یوتوا الکتاب سواء؟<sup>۸۲</sup> دلالت این دو حدیث بر مدعا واضح است.

#### ۶. حکمت تشریح عقد الجزیه

حکمت تشریح این عقد به‌رغم تخیل بعضی، تزییق اهل کتاب و در تنگنا قرار دادن آنان نیست و غرض شارع این نیست که با این عقد آنها را محصور

کند تا مجبور شوند ایمان بیاورند؛ بلکه هدف مهیا نمودن محیط امن و جوی آرام و فضایی سالم، همراه با برخورداری از آزادی‌های مشروع برای مطالعه آیات قرآن و مشاهده اخلاق و سنت و سیره پیامبر اسلام (ص) و ائمه معصومین (علیهم السلام) بوده است. بدین‌رو تاریخ گواهی می‌دهد که کسانی که با دیدن اخلاق و سیره نبی اعظم (ص) ایمان آورده‌اند، تعدادشان به مراتب بیشتر است از شمار کسانی که در جنگ‌ها ایمان آورده‌اند. در جنگ‌ها نیز آنچه سبب ایمان آوردن انسان‌ها می‌شد، رفتار و اخلاق اسلامی و انسانی سربازان مسلمان بود که حتی دشمنان را تحت تأثیر قرار می‌داد و بسیار کم بودند افرادی که به سبب جنگ و ترس ایمان آورده باشند.

شواهد این معنا که غرض از تشریح عقد جزیه، مهیا نمودن راه هدایت و اهدای اهل کتاب بوده است، فراوان است که ما به بعضی از آنها اشاره می‌کنیم:

الف. ایمان و اعتقاد امر قلبی است و اجبار و اکراه در امور قلبیه امکان ندارد. بنابراین ایمان اجباری، نمی‌تواند هدف تشریح عقد الجزیه باشد.

ب. عقد جزیه قرارداد دفاعی یک‌طرفه است و حکومت اسلامی بعد از بستن این قرارداد متعهد می‌شود از تمام حقوق و آزادی‌های مشروع اهل ذمه دفاع نماید و یکی از انواع آزادی‌ها، آزاد بودن در عمل کردن به دین و اقامه شعائر آن است و اهل کتاب از این آزادی بهره‌مندند و اگر هدف اکراه و اجبار آنان بر مسلمان شدن بود، چنین آزادی‌هایی به آنها داده نمی‌شد.

ج. اختیار و انتخاب عقد جزیه و اینکه اهل کتاب در حکومت اسلامی زندگی نمایند، یک امر کاملاً ارادی و گزینشی است و اراده و اختیار از عناصر اصلی هر عقد و قرارداد است. نظر به اینکه اساس اسلام مبتنی بر صلح و صفا است، پس از اینکه اهل کتاب بذل جزیه کردند، حاکم اسلامی باید بپذیرد که جزیه منوط به رعایت مصلحت نیست. تنها چیزی که باید بررسی شود، اطمینان از عدم وجود خدعه و نیرنگ است.

د. اسلام دین فطرت و حکمت است که پذیرش آن نیازمند تبلیغ است و نیازی به تهدید ندارد. بنابراین خاراها باید از سر راه هدایت انسان‌ها قلع و قمع



باشوند تا احکام نوزانی اسلام دل‌های عاشق معرفت را روشن و با آب حیات خویش قلبی تشنه را سیراب و با شهد مصفا کام‌ها را شیرین و با حکمت نظری خود خفته‌ها را بیدار و با حکمت عملی گام‌های عقول را استوار سازد. بدین‌رو درباره اهل کتاب می‌فرماید: «وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ ۗ»<sup>۸۳</sup> «با اهل کتاب جز با روشی که نیکوتر است، مجادله نکنید؛ مگر کسانی از آنان که ستم کردند.» تعبیر «إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» تعبیر جامعی است که تمام روش‌های صحیح و مناسب را شامل می‌شود، و این شیوه‌ها برای هدایت اهل کتاب کفایت می‌کند. بنابراین توسل به زور و دست بردن به قبضه شمشیر تنها در مورد ظالم‌ها و تجاوزگران است که حقایق را کتمان کرده، به هیچ اصل و منطقی پایبند نیستند و هیچ زبانی را جز زبان زور نمی‌فهمند.

هـ سنگ زیرینای حکومت اسلامی، مهر و محبت بر خلق خدا و رعیت است. امیر مؤمنان در عهدنامه مالک خطاب به مالک می‌فرماید: و اشعر قلبک المحبه للرعيه فانهم اما اخ لك في الدين او نظير لك في الخلق.<sup>۸۴</sup>

عرب، به لباس زیرین که چسبیده باشد به تن، «شعار» می‌گوید؛ چنان‌که به لباس رویین «دثار» می‌گویند. کلام امام علی (ع) از نظر بیانی مشتمل بر استعاره بالکنایه و استعاره تخیلیه است؛ یعنی حاکم اسلامی باید مهر بر رعیت را لباس زیرین قلب خود بسازد؛ همان‌گونه که لباس زیرین به تن می‌چسبد مهر و عطوفت نیز باید به دل حاکم چسبیده باشد؛ و رعیت در کلام امام (ع) معنای عامی دارد و غیر مسلمانان را هم شامل می‌شود. بنابراین مقدار جزیه مشروط به مقدار قدرت و توان مؤدی جزیه است. لَا يُكَلَّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا.<sup>۸۵</sup> همچنین جزیه را بعد از سپری شدن حول (سال) می‌پردازد و اگر به خاطر خشک‌سالی و یا هر علت دیگر نتواند جزیه را در وقتش بپردازد، حاکم باید به او مهلت بدهد و همچنین جزیه بر ذکور بالغین واجب است نه بر زنان و بیچه‌ها.<sup>۸۶</sup> کوتاه سخن اینکه با توجه به این امور، حکمت تشریح عقد جزیه واضح و روشن می‌شود.

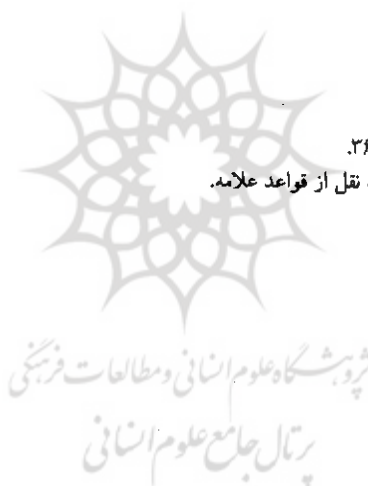
## پی‌نوشت‌ها

۱. ۳۰/ روم.
۲. ۳/ علق.
۳. ۲۹/ ص.
۴. ترجمه میزان الحکمه، ج ۸، ص ۳۹۴۰، ح ۱۳۰۱.
۵. الشهاب فی الحکم و الادب، ص ۲۲.
۶. انبیاء/ ۱۰۷.
۷. شعراء/ ۳.
۸. التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۱ - ۲، ص ۲۲۳، ماده (بخم).
۹. نساء/ ۱۳۵.
۱۰. مائده/ ۸.
۱۱. مائده/ ۱.
۱۲. توبه/ ۷.
۱۳. انفال/ ۶۱.
۱۴. مائده/ ۲.
۱۵. ممتحنه/ ۸.
۱۶. نهج البلاغه، نامه ۵۳.
۱۷. نحل/ ۱۲۵.
۱۸. حج/ ۳۹.
۱۹. جهاد در اسلام، ماهیت دفاعی دارد.
۲۰. نساء/ ۷۵.
۲۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۲۱.
۲۲. فیومی، مصباح المنیر، ص ۲۸۶.
۲۳. ابن فارس، معجم مقاییس اللغه، ص ۲۳۳.
۲۴. مختار الصحاح، ص ۲۳۳۴.
۲۵. جامع المقاصد، ج ۳، ص ۴۵۰.
۲۶. همان، ص ۴۵۹، جزء ۳.
۲۷. شیخ مفید، المقننه، ص ۲۷۰ - ۲۶۹.
۲۸. شیخ طوسی، مبسوط، ج ۲، ص ۹.
۲۹. ابن ادریس، سرائر، ج ۲، ص ۶.
۳۰. سرائر، ج ۱، ص ۳۲۷.
۳۱. علامه، تذکره، ج ۱، ص ۲۷۶.
۳۲. جامع المقاصد، ج ۳، ص ۳۷۶؛ تحریر، ج ۳، ص ۲۸۱.
۳۳. منهاج الصالحین، ج ۱، ص ۳۹۱ (کتاب الجهاد) (سوره بقره آیه ۶۲).
۳۴. حج/ ۱۷.
۳۵. المیزان، ج ۹، ص ۲۳۷.
۳۶. علامه، تذکره، ج ۹، ص ۲۷۶.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پتال جامع علوم انسانی

۳۷. همان، ص ۲۸۲.
۳۸. مقنعه، ص ۲۷۲.
۳۹. جواهر الکلام، ج ۲۱، ص ۲۳۱.
۴۰. انعام/ ۱۵۶ - ۱۵۵.
۴۱. کنز العرفان، ج ۱، ص ۳۶۲.
۴۲. المنار، ج ۱۰، ص ۲۸. انعام/ ۱۵۶.
۴۳. جامع المقاصد، ج ۱۲، ص ۳۸۶.
۴۴. مسالک، ج ۷، ص ۳۶۳.
۴۵. همان.
۴۶. آل عمران/ ۶۵.
۴۷. مائده/ ۶۸.
۴۸. اعراف/ ۱۵۷.
۴۹. المنار، ج ۸، ص ۲۰۴.
۵۰. میزان، ج ۱۸، ص ۱۶۵.
۵۱. شیخ طوسی، مبسوط، ج ۲، ص ۳۶.
۵۲. جامع المقاصد، ج ۳، ص ۴۴۶، به نقل از قواعد علامه.
۵۳. تذکره، ج ۹، ص ۲۷۸.
۵۴. جواهر الکلام، ج ۳۰، ص ۴۶.
۵۵. جامع الشرائع، ص ۲۳۵.
۵۶. جواهر الکلام، ج ۳۰، ص ۴۶.
۵۷. آل عمران/ ۸۵.
۵۸. مختلف الشیعه، ج ۴، ص ۴۴۶.
۵۹. مجمع البیان، ج ۲، ص ۳۳۷.
۶۰. جواهر الکلام، ج ۳، ص ۴۵.
۶۱. توبه/ ۲۹.
۶۲. بقره/ ۱۸۷.
۶۳. عنکبوت/ ۴۶.
۶۴. بقره/ ۱۹۰.
۶۵. بقره/ ۱۹۱.
۶۶. البیان، طبع جدید، ص ۲۸۷.
۶۷. تفسیر کاشف، ج ۴، ص ۳۲.
۶۸. المنار، ج ۱۰، ص ۲۲۸.
۶۹. میزان، ج ۹، ص ۲۴۰.
۷۰. دراسات فی ولایه الفقیه، ج ۳، ص ۲۶۶؛ تقریرات آقای آصفی، الجهاد، ص ۷۶.
۷۱. بقره/ ۱۹۳؛ انفال/ ۳۹.
۷۲. حجرات/ ۹.
۷۳. مسالک الافهام، ج ۲، ص ۳۴۲.



۷۴. بقره/۷۹.
۷۵. نمل/۳۷.
۷۶. اعراف/۱۳.
۷۷. نهج البلاغه، خطبه ۲۷.
۷۸. صحیفه سجادیه، دعای ۴۷.
۷۹. التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۶، ش ۲۴۴.
۸۰. همان، ج ۳، ص ۳۰۴.
۸۱. وسائل الشیعہ، ج ۱۱، ص ۱۶، ح ۲، باب ۵ از ابواب جهاد العدو.
۸۲. همان، ج ۱۱، ص ۲۸، ح ۲.
۸۳. عنکبوت/۴۶.
۸۴. نهج البلاغه، نامه ۵۳.
۸۵. بقره/۲۸۶.
۸۶. شرائع، ج ۱، ص ۳۲۷؛ جامع المقاصد، ج ۳، ص ۴۴۲.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی